



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



پنجم اپریل 2024

داکتر سید عبدالله کاظم

چرا غبار از بیان حقایق در مورد توطئه قتل امیر حبیب الله خان سراج الملوالدین طفره رفته است؟ (قسمت سوم و اخیر)

غبار و اندیشه های او:

میر غلام محمد غبار فرزند میر محبوب کابلی بود که در سال 1276 ش در شهر کابل چشم بدنیا کشود، دروس ابتدائی را در دامن فامیل فرا گرفت، در اواخر دوره سراجیه با جوانان مشروطه خواه محشور گردید و ضمن ماموریت دولت در کابل و هرات و نیز به حیث نماینده تجارتی کشور در مسکو و سپس در سال 1303 برای مدت کوتاه با سپهسالار محمد نادر خان در نمایندگی سیاسی افغانستان در پاریس به حیث سکرتر ایفای وظیفه کرد و در آغاز سلطنت محمد نادر شاه به سرکتابت سفارت افغانی در برلین مقرر شد و این آخرین ماموریت او در دولت بود که فقط یک سال دوام کرد و دوباره به وطن فرا خوانده شد. از آن به بعد غبار به تحقیق در باره تاریخ کشور پرداخت و عضو انجمن ادبی کابل گردید. در سال 1311 حکومت او را با برادرانش بازداشت کرد و در زندان "سرای موتی" در شهر کابل زندانی ساخت که مدت چهار سال را در آنجا گذشتاند و پس از رهائی حکومت او را با فامیلش نخست به "بالا بلوک" فراه سپس به شهر قندهار تبعید نمود. در سال 1320 اجازه اقامت به شهر کابل برایش داده شد و دوباره به عضویت انجمن تاریخ شروع بکار کرد. غبار که بین شهریان کابل بیک چهره مبارز و مردم دوست تبدیل شده بود، توانست در سال 1328 به وکالت مردم کابل در دوره هفتم شورای ملی انتخاب گردد و راه مبارزه پارلمانی با داکتر محمودی و دیگر همفکران مشروطه خواه را در پیش گیرد و در عین زمان به همکاری تعدادی از همفکران به تأسیس حزب وطن و نشر جریده "وطن" پرداخت. در سال 1331 که انتخابات دوره هشتم شورای ملی براف افتاد، در اثر مداخله حکومت در امور انتخابات نتوانست بار دیگر به وکالت برسد. دیری نگذشت با عده ای دیگر زندانی شد و هشت سال را در زندان گذشتاند. غبار بعد از یک عمر تلاش برای دموکراسی و حکومت مردم و نوشتن چند اثر ماندگار بالاخره در اثر مریضی در سال 1356 ش (1978 م) در برلین وفات کرد و جنازه اش به کابل انتقال و در شهدای صالحین به خاک سپرده شد.

آنچه نام غبار را برای همیشه جاودان ساخت، همانا نشر کتاب مشهور او "افغانستان در مسیر تاریخ" در دو جلد است که جلد اول آن در زمان حیاتش بعد از نشر برای مدتی توقیف شد و اما جلد دوم را بعد از وفات او پسرش حشمت خلیل به نشر رسانید. جلد اول بعد از نشر تاحال به حیث یک مأخذ مهم تاریخ قدیم و معاصر کشور مورد استفاده محققان قرار گرفته و با وجود بعضی کمبودها و خلاء ها باز هم به صراحت میتوان گفت که: اگر فیض محمد کاتب کتاب قطور "سراج التواریخ" را نمی نوشت و اگر غبار کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" را تألیف نمی کرد، تاریخ معاصر کشور در تاریکی قرار می گرفت. در جلد دوم کتاب مذکور مطالبی به نظر می خورد که بعضاً قابل بحث پنداشته میشوند.

د پانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

غبار در شیوه تاریخ نگاری سبک خاص خود را دارد: از نظر فصاحت و سلاست توان نویسندگی غبار را به اثبات میرساند و از نظر شیوه تحقیق با آنکه از فقدان ذکر مآخذ خلاء دارد، اما بررسی های او موجه و مرادف با اسناد میباشد. متود تحقیقی او بر مبنای روش مشهور "دیالکتیک تاریخی" استوار است و دوره های تکامل تاریخ کشور را از آن دریچه یعنی از فنودالیزم و تشکل بورژوازی و بالاخره سرمایه داری بررسی میکند که در متن کتاب مذکور بارها به این دوره ها اشاره گردیده است.

مبارزه دوامدار غبار، تحمل رنج فراوان زندان و تبعید طولانی در راه دموکراسی، مشروطه خواهی و بعضاً میلان واضح بسوی افکار "چپ ایدئولوژیک" موجب شهرت او در بین نسل جوان به حیث یک شخصیت کرسماتیک، وطن دوست، صادق و صریح الهجه گردید و کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" بدون تردید او را به یک شخصیت ماندگار افغان در تاریخ مبدل ساخت.

راجع به سرگذشت چاپ اول کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" باید گفت که این کتاب نخست در سال 1346 ش (1967م) به وسیله "مؤسسه طبع کتاب" که مربوط وزارت اطلاعات بود در ماه های اخیر دوره صدارت محمد هاشم میوندوال در سه هزار نسخه چاپ شد که از جمله طبق قرارداد باید 300 نسخه آن به نویسنده کتاب داده می شد که در همان روزهای اول بعد از چاپ 40 نسخه آن به دست نویسنده کتاب رسید و اما توزیع نسخ دیگر آن بدون دلیل معطل و سپس توقیف گردید.

با آنکه غبار تاحدی بار عایت حساسیت های سیاسی آنوقت بخصوص مباحث قسمت های اخیر جلد اول را با احتیاط کامل و بر اقتضای شرایط حاکم در کشور نگاشته و سعی کرده بود از خط سرخ تاریخ نویسی آن عصر عدول نکند، ولو که اینکار با کتمان حقایق تاریخی توأم باشد، با آنهم مطالب جزوی از نظر مقامات به دور نمانده و موجب شد تا کتاب به مجرد ختم چاپ اول توقیف و توزیع آن ممنوع گردد. گفته میشود که اینکار به دلیل ذکر بعضی نکات مندرج کتاب مغایر به لزوم دید مقامات عالییه کشور صورت گرفت، طور مثال یکی هم درج نامه سردار عبدالقدوس خان عنوانی شمس المشایخ و نیز یک تعداد علمای دینی قندهار بود که در یک قسمت آن نوشته شده بود: «برای دولت انگلیس قوت حمله و حواله شمشیر بالای ملت و دولت افغانستان نمانده، و آنچه مانده فریب است که عبارت از "مشروطیت" است و علاج آن این است که "از طرف شرع انور مشروطه طلبان را باید واجب القتل" دانست... و نیز در نامه جوابیه علمای قندهار از چهار نوع سلطنت نام برده شده بود: استبدادی، مشروطه، جمهوری و بلشویکی و به نظر علمای مذکور: «خلافت استواری دین است... انتخاب خلیفه و نصب امام واجب است...» (شرح مزید: غبار، جلد اول، صفحه 802 - 804)

از آنجائیکه قانون اساسی 1310 در ظاهر نظام شاهی مشروطه را به نمایش می گذاشت ولو که در واقع یک نظام مطلقه بود و نیز قانون اساسی 1343 که بر بنیاد نظام شاهی مشروطه اساس گذاشته شده بود، تذکر این مطلب که "مشروطه طلبان واجب القتل" میباشد و تأکید علما بر خلافت و انتخاب خلیفه و نصب امام مغایر به روحیه نظام موجود تلقی شده و صدراعظم جدید نور احمد اعتمادی در ولسی جرگه آنرا به گونه ای ملموس مطرح کرد که منتج به توقیف دوامدار کتاب مذکور گردید. البته این موضوع یکی از چند مثال دیگر بوده است.

چون در اینجا بحث ما در موضوع مشخص قتل امیر حبیب الله خان سراج الملة است، لذا توجه را به این سؤال معطوف میداریم که چرا غبار از بیان حقایق در مورد توطئه قتل امیر موصوف طفره رفته و مطالب مهم را بطور مجمل و مغشوش و بیشتر با کنایه بیان داشته است و حتی در بعضی موارد ناگزیر بوده است بجای بیان حقیقت، بر عکس به آنچه در طول سلطنت پدر و پسر به حیث خط سرخ در مورد تاریخ نگاری عصر امانی به شکلی مقید گردیده بود، آنرا رعایت نماید تا بدانوسیله بتواند برای چاپ جلد اول کتاب خود جواز طبع را در "مؤسسه چاپ کتاب" که یک چاپخانه دولتی بود، حاصل نماید.

خط سرخ تاریخ نگاری بر مبنای کتاب "نادر افغان":

این کتاب که در دو جلد در سال 1310 ش (1931) در کابل به چاپ رسیده و مؤلف آن ظاهراً مولوی برهان الدین خان کشکی است، اما متن آن بطور کل زیر نظر شخص محمد نادر شاه تهیه گردیده و حتی بقول بعضی ها از طرف او دیکته شده است. در این کتاب مطالبی گنجانیده شده که بعضاً دور از واقعیت های تاریخی بوده و بعضاً از ذکر وقایع و رویدادهای مهم اجتناب شده و موضوع بطور مجمل بیان گردیده است، طوریکه روشن ساختن موضوع ایجاب شرح و بسط مزید را میکرد و چون در آنوقت و نیز بعداً در طول سالهای سلطنت به دلیل شرایط حاکم کسی جرأت نداشت به توضیح واقعیت ها بپردازد و حقایق را بیان کند، لذا محققان تاریخ ناگزیر بودند به شیوه ای آنچه در کتاب "نادر افغان" آمده بود، منهمک بمانند و به همان شیوه ابراز نظر کنند. غبار از جمله اولین مؤرخان آن عصر است که دل به دریا زده و زیر دو فشار کوشیده تا مباحث سالهای اخیر دوره سراجیه، امارت شش روزه سردار نصرالله خان در جلال آباد، دوره ده ساله امانی و حکومت 9 ماهه سفوی را در جلد اول کتاب خود طوری بگنجانند که به گفته عوام: "هم لعل بدست آید و هم دل یار نرنجد". اما او برای اینکه کتابش از چاپ بازماند، بعضاً ناگزیر بوده تا به "نرنجیدن دل یار" بیشتر عطف توجه کند و اینجاست که او مجبور بوده بعضاً از بیان حقایق به نحوی طفره برود، چنانچه در قسمت اول و دوم این نوشته به همچو نکات وضاحت داده شد. اینک میخوایم با ملاحظه متن کتاب "نادر افغان" توجه را جلب نمایم که سپهسالار محمد نادرخان و خانواده او از بسیار نزدیک شاهد رویداد مهم تاریخی آنوقت بوده اند و بجای آنکه کتاب به شرح و بسط نکات مهم آن بپردازد، بر عکس تحت عنوان فرعی "اجمال واقعه شهادت امیر شهید و انقلاب سنه 1297 جلال آباد" با بسیار اختصار به بیان مطالبی پرداخته است که از یکطرف با بروز عقده توأم بوده و از طرف دیگر بسا واقعیت ها را مورد تحریف قرار داده است و اینکار به حیث یک خط سرخ در طول چهاردهه سلطنت تبارز یافته که هیچ محققى جرأت نکرده پا از آن فراتر گذارد و حقایق را بیان کند، از جمله نکات ذیل:

1 - با آنکه سپهسالار محمد نادرخان در محل قتل امیر حبیب الله خان حاضر و پس از وقوع حادثه به نفع امارت نصرالله خان در جلال آباد (چنانچه در کتاب "سراج التواریخ به تفصیل بیان شده در قسمت دوم این نوشته با اختصار ذکر گردیده است) به فعالیت ها زیاد دست یازیده بود، اما در کتاب "نادر افغان" از گزارش بعضی رویدادهای مهم در زمینه اغماض بعمل آمده و بعضاً موضوعات بطور مجمل بیان شده است. چنانچه در آن کتاب آمده است: «مع الاسف اعلیحضرت امیر حبیب الله خان در سالهای اخیر سلطنت شان که از نقطه نظر سیاسی و اثرات حرب عمومی خیلی مهم بود، مصروفیت زیاد پیدا کرده همه امور را به برادر و فرزندانش سپرده خود را گل بیخار قرار داد. از یکطرف این بی اعتنائی اعلیحضرت و از جانب دیگر تشبیهات غرض جویانه احزاب خیانت در سفر شتائی سنه 1297 ش موکب سراجی که حسب معمول سنوات ماضی بعمل آمده بود، به شکار گاه کله گوش لغمان آن شاه مظلوم را در لیل پنجشنبه 18 جمادی الاولی سنه 1337 ق [اول حوت 1297 ش] شهید ساخت. سردار نصرالله خان نائب السلطنه با جنازه امیر شهید از لغمان وارد جلال آباد شده و در عین زمان سلطنت خود را هم اعلان کرد. سردار عنایت الله خان معین السلطنه و سردار حیات الله خان عضدالدوله و دیگر افراد خاندان شاهی که در جلال آباد حاضر بودند و شاغاسی های حضور و عموم زعمای امور و قوای نظامی و افراد ملکی مشرقی باو بیعت کردند.» ("نادر افغان"، صفحه 92 - 93)

ذکر "احزاب خیانت" در متن بالا، همانا اشاره به گویا "حزب سیری دربار" بوده است که گفته میشود در راس آن شهزاده امان الله خان قرار داشت و این شایعه از همان آغاز سلطنت محمد نادر شاه پخش و تقویت گردید تا بدانوسیله به روی قاتل اصلی و همکارانش پرده انداخته شود، در حالیکه خود امیر نصرالله خان به صراحت در حضور عساکر از احمدشاه خان (پسر عم محمد نادرخان) به حیث قاتل امیر

نام برد که بعدها جز در افواه عام، در هیچیک از نوشته ها و کتب تاریخ در عصر سلطنت به این موضوع اشاره نگردید. در حالیکه بسیاری از نویسندگان به شمول غبار، در ارتباط و به تاسی از همین تذکر از نقش "حزب سری دربار" در قتل امیرسخن گفتند و این موضوع یکی از همان خطوط سرخی بود که هیچکس جرأت عدول از آنرا نداشت. با پخش این شایعه طبق آرزومندی مقامات عالییه سلطنت، مسئولیت قتل امیر بردوش شجاع الدوله و در راس آن حزب به امان الله خان و علیا حضرت مادرش انداخته شد و آنرا در طول چهل سال سلطنت به حیث یک واقعیت در اذهان عامه چنان تلقین کردند که تا امروز بعضی ها هنوز هم این شایعه و افتراء را به حیث یک واقعیت پنداشته اند.

گذشته از آن موضوعات مهم دیگر از لحظه شهادت امیرتا انتقال جنازه به جلال آباد و اعلان سلطنت سردار نصرالله تا ارسال بیعت او و سردار عنایت الله خان و سردار حیات الله خان به امیرامان الله خان در آن کتاب صرف به همان مختصریک جمله کوتاه اکتفاء شده، در حالیکه فیض محمد کاتب در همین باره در حدود 40 صفحه کتاب سراج التواریخ (جلد چهارم - بخش سوم از صفحه 623 تا 662) را اختصاص داده است که از ورای آن بسا نکات مهم دیگر نیز روشن میشود. به گمان قرین به یقین یکی از دلایل مفقود شدن نسخه دست نویس این اثر مهم تاریخی از ریاست دارالتألیف وزارت معارف در سالهای بعد همین موضوعات مندرج آن کتاب بوده باشد تا شواهدی برای عدول از خط سرخ کتاب "نادرافغان" در دسترس کسی قرار نگیرد.

2 - راجع به رسیدن امیرامان الله خان به سلطنت مطالبی در کتاب "نادرافغان" درجوف کلمات و جملات طوری بیان شده که وجه تبلیغاتی آن علیه امان الله خان آشکار میشود، طوری که در آن آمده است: «امیر نصرالله خان اطلاع این امارت خود را طوری که بعامة نقاط افغانستان مخابره کرد، بمرکز کابل به سردار امان الله خان عین الدوله (که حیث و کالت یکنیم ماهه مرکزی را داشت و در این ایام موعدهش هم بسر رسیده بود و می باید که در جلال آباد می آمد) نیز فرستاد [در اینجا از اینکه سردار حیات الله خان عضدالدوله که روانه کابل بود تا امان الله خان را تعویض کند اما در نمله مرخص شد و نتوانست به موقع در کابل برسد، هیچ تذکر داده نشده است - کاظم] و از وی تقاضا کرد تا بیعت عموم طبقات مرکزی را گرفته توأم بیعتش بحضور [امیر نصرالله خان] بفرستد. لیک عین الدوله امارت نصرالله خان را تحت تنقید گرفت و اراکین ملکی و نظامی مرکزی را با خود متفق کرده نه تنها از فرستادن بیعتش انکار بلکه خودش مدعی تاج و تخت شده در کابل بیک طمطراق زیاد!!] سلطنتش را اعلان و به امیر نصرالله خان و عموم طرفدارانش انداز [تهدید] حرب فرستاد. در عین زمان از یکطرف تمام ذرایع خبررسانی افغانستان زیرسانسور گرفته شد و تمام معابر و خطوط مواصله را تحت نظارت شدید عسکری گرفتند و از طرف دیگر ذریعه اعلانیهای اشتعال آمیز خود و تبلیغات جمعیت های متعدده پروپاگاندچی که بهر سمت و هر نقطه مخصوصاً مشرقی به تعداد زیاد ذریعه موثرها اعزام و در ظرف شش ساعت به فتح آباد مواصلت و از آنجا پیاده شده در اطراف ذیحق و امین و صالح الاماره بودن عین الدوله و قاتل بودن امیر نصرالله خان و ذی دخل بودن تمام هیئت معیت او به پروپاگاند شروع و بمردم از عطاپاشی و خطاپوشی و بخشش های حکومت امانی داستانها را تذکار و اعلانیهای رقت افزای امانی را که به تعداد زیاد بر له حکومت کابل و بر ضد حکومت جلال آباد با خود داشتند، توزیع و عامه اهالی و تمام افراد نظامی را بنام خونخواهی امیر شهید تخصیص داده می گفتند که عین الدوله تنخواه عسکری را فی ماه بیست رویه منظور و به عسکر امر میکند تا در القای یک بلوا و برپا کردن یک آشوب قیامت نما علی الفور اقدام نمایند و تمام هیئت معیت امیر نصرالله را تار و مار و عمائی و اراکین سلطنت آنرا گرفتار کنند.» ("نادرافغان"، صفحه 93 - 95)

شرح و بسط فوق بسیار مبالغه آمیز است، در حالیکه تنها دو نفر به معیت ملاغلام محمد خان پنجات باشی و سردار محمد یونس از کابل آمده و اوراق اشتها افزایش معاش عسکر را با خود آورده و در

فتح آباد پیاده شده و اوراق را به محدود عساکر آنجا توزیع کرده بودند، دردیگر ساحات افغانستان پخش اوراق و اشتها در آنوقت کوتاه نه میسر بود و نه ممکن. همچنان قیام عسکری در جلال آباد، جائیکه هنوز قدرت در دست طرفداران امیر نصرالله خان و یارانش بود، صرف از طرف تعداد محدود عساکر به سرکردگی شخصی بنام غلام رسول هراتی بروز جمعه مورخ 2 حوت 1297 براه انداخته شد که انگیزه اصلی قیام به گفتار خود امیر نصرالله خان که اتهام قتل امیر را بدوش احمد شاه خان سرمیر اسپور انداخته بود و همچنان پخش افواهایی بود که در زمینه از قول کرنیل شاه علی رضا خان نشأت کرده بود. (شرح مزید: "سراج التواریخ"، جلد 4، بخش 3، صفحه 662 - 665)

3 - همچنان در کتاب "نادر افغان" آمده است: «در اثر این تشبثات اساسی و اقدامات مؤثره حکومت امانی، نه تنها سلطنت نصرالله خان سقوط بلکه یک هرج و مرج شدیدی سرتاسر مشرقی را فرا گرفت، اشخاص معظم و اراکین بزرگ حکومت سراجیه که در آن ضمن خاندان سرداریحیی خان و فامیل امیر نصرالله خان و منسوبین و متعلقین سردار عنایت الله خان معین السلطنه هم شامل بودند، یکی بعد از دیگری بندی شده محبوساً بکابل فرستاده شدند.» ("نادر افغان"، صفحه 95)

فیض محمد کاتب درباره قیام عساکر در شهر جلال آباد که بر علیه امارت نصرالله خان وجهت خونخواهی امیر شهید توسط یک تعداد محدود عساکر براه افتاد و در نتیجه بعضی اشخاص مظنون در شهادت امیر از جمله 15 نفر از خانواده سردار یحیی خان به شمول سپهسالار محمد نادر خان گرفتار و زندانی شدند، شرح مفصلی دارد که تحت عنوانی فرعی وقایع بیست و چهارم و بیست و پنجم جمادی الاول 1337 ق در سراج التواریخ بیان شده است که ذکر آنهمه در اینجا موجب طوالت کلام میشود (برای شرح مزید در این باره دیده شود کتاب مذکور: صفحه 700 تا 708)

4 - در کتاب "نادر افغان" علاوه تذکر یافته که: «چون مسئله خونخواهی امیر شهید یک آله موفقیت حکومت امانی و بهترین ذریعه بدنام ساختن آن اراکین سلطنتی قرار داده شده بود که در مشرقی به متابعت معین السلطنه و دیگر دودمان شاهی به امیر نصرالله خان بیعت کرده بودند، همین که آن بازار طلسم [!!] بدون استعمال سلاح و یک مقاومت جدی در اثر یک پروپاگند فرضی و تحریکات انقلابی [??] شکست و میدان برای امیر امان الله خان خالی ماند و قاتل اصلی را هم نه تنها او خوب می شناخت [!!] بلکه اکثری از اهالی افغانستان میدانستند که کجاست و می شناختند که کیست؟» ("نادر افغان"، صفحه 95 - 96)

در این ارتباط باید پرسید که: هرگاه قاتل اصلی اینقدر شناخته شده بود که حتی مردم افغانستان او را می شناختند، چرا سپهسالار محمد نادر خان که وظیفه اصلی او با تمام قطعات نظامی 3000 نفری محافظت و مسئولیت جان امیر بود، نتوانست قاتل را دستگیر کند و حتی (به قول غبار) وقتی صاحب منصب نوکریوال قاتل را حین فرار محکم گرفت، ولی یک افسر بالا رتبه آمد و با سلی به روی عسکر مؤظف زد و قاتل را از دستش رها کرد و گفت: آرام باشید، اعلیحضرت خوبند! این افسر بالا رتبه کی بود که قاتل را رها کرد؟ چرا به این سؤال مهم نویسنده واقعی کتاب "نادر افغان" جواب نگفته است؟

5 - در کتاب نادر افغان به گونه ای انتقاد بر امان الله خان چنین آمده است: «چون امیر امان الله خان بدون اشکال و موانع تاج و تخت افغانستان را اشغال و میدان را از اعمام و برادرانش ربود، در صدد تحکیم و تشدید قوائم امارتش در دیگر ولایات و حکومت افغانستان برآمد و در پی شناختن خویش بحکومت انگلیز افتاد، زیرا که با وجود اعمام و اخوان بزرگش ازین ادعای لا استحقاق شاهی [در این کتاب از ارسال بیعت نامه ها جداگانه امیر نصرالله خان، سردار عنایت الله و سردار حیات الله خان عنوانی امیر امان الله از جلال آباد هیچ تذکری داده نشده است - کاظم] او همان طوریکه در داخل افغانستان تمام زعمای امور و اولیای حکومت و عامه مردم در ورطه حیرت و استعجاب افتاده در موضوع قبولیت او به شاهی

افغانستان تردد داشتند [چگونه تردد که حتی کوچکترین مخالفت در مرکز و در ولایات کشور بر علیه اعلام سلطنت او بوقوع نیویست - کاظم]، حکومت انگلیز هم رسماً از شناختن او بشاهی افغانستان در حالیکه عم معظم و برادران بزرگش موجود بودند، استتکاف داشت [هیچ سندی مبنی بر استتکاف از شناخت او به پادشاهی از طرف انگلیس در دست نیست - کاظم]، در این موقع شاه امان الله خان بحیرت افتاد که بکدام اصول جلب توجه ملت را بخود حاصل و هم حکومت انگلیز را بشاهی خود قانع سازد. همان بود بدون تدقیق و سنجش در موقعیکه از عسکر و ذخائر حربی خود هم معلوماتی نگرفت و نه آنقدر پولی داشت که بتواند مصارف مکمل محاربه را تا جریان طبیعی آن تأمین کند، بهترین طریقه موفقیت را در اشغال مقام سلطنت انداختن و لوله جهاد را در ملت اسلامی افغانستان دانسته، در بدو امارت خود اعلان غزا را ازین نقطه نظر داد با این وسیله... جذبات عمومی و چیزیکه دائماً ملت افغانستان در هوس و آرزوی آن می طپیدند و از فقدان آن بخود می پیچیدند، جلب محبت مردم را بخود تحصیل و با این وسیله پادشاهی خود را بر انگریز بقبولاند.» («نادر افغان»، صفحه 97 - 98)

مطالب فوق قرین به واقعیت نیست، زیرا شهزاده امان الله خان بروز جمعه مورخ 2 حوت 1297 ش وقتی از شهادت پدر خود اطلاع حاصل کرد، مجلسی از اعیان را در ارگ کابل دائر نمود و چون همه او را به قبول پادشاهی واداشتند، او در همان لحظه گفت که پادشاهی را به دو شرط قبول میکند: خونخواهی پدر شهیدش و کسب استقلال کامل افغانستان. در این باره فیض محمد کاتب متن گفتار امیر امان الله خان را حین قبولی سلطنت چنین بیان میکند: «ای ملت و قوم عزیز من! این ریختن خون ناحق و ارتکاب غدر و خیانت مطلق از دو حالت خالی نیست یا به تحریک مدسین خارجه به وقوع آمده و یا از اغراض ختنه داخله که آنها از طرف چنان کسی خواهد بود که مدعی سلطنت باشد تا آن مرحوم را از میان برداشته خود بجایش بنشیند ... [لذا] تا انتقام خون پدرم را نگیرم حسام در نیام نخواهم آورد... مقصد دوم غرض اصلی از پذیرش امارت اینست که... من تاج سلطنت افغانیه را به نام استقلال و حاکمیت آزادانه داخلی و خارجی افغانستان بر سر نهاده ام و معنی مختصر استقلال و آزادی داخلی و خارجی دولت این است که قبل از این دولت ما را بعضی دشمنان خارجه ما محدود داشته... در بیرونها [امور بیرونی] ما را آزاد نمی شناختند... ای ملت و قوم نجیب آگاه و دانا باشید که دولت افغانستان همه وقت آزاد و مستقل بوده و خواهد بود، چنانچه من به همین نام مقدس حکمرانی آنرا قبول و به شما مژده دادن را ضروردانستم که شما قوم و ملت مستقل و آزادید و حق حمایت و نگرانی هیچ دولت خارجه بر شما نیست.» (سراج التواریخ، جلد 4، بخش 3، صفحه 668 - 670)

اینکه گفته شده که امان الله خان بدون سنجش از آمادگی قوای نظامی و با وجود نداشتن پول کافی برای مقابله با انگلیس ها علیه آنها اعلام جنگ کرد، باید به دو نکته توجه نمود: یکی اینکه شاه امان الله میدانست که قوای نظامی او در برابر انگلیس ها ضعیف است، اما او با شجاعت بی نظیر و عزم بالجزم کمر به استرداد استقلال کامل کشور از یوغ انگلیس بسته بود و توانست آمادگی قوای ملی و مردمی را در این جهاد به سادگی و موفقیت تام بسیج کند و دیگر آنکه اشاره به عدم توانائی نظامی دولت از زبان محمد نادر شاه معنی آنرا دارد که به همین دلیل او یکی از اشخاص کلیدی بود که نمیخواست علیه انگلیس فوراً جهاد اعلام گردد، چنانچه شیر احمد خان ایشیک آقاسی نظامی (پسر سردار فتح محمد خان امین العسس بن سردار ذکریا خان) در مجلس اعیان حاضر در کابل منعقد برج شمالی ارگ (مورخ 2 حوت 1297) در زمینه چنین گفت: «به سر و جان و مال برای انجام خدمت بزرگ که اعلیحضرت قبله تاجدار مان میفرمایند، حاضریم، و لیکن اطمینان میخواهیم که خداناخواسته اگر ما شکست یابیم، اداره نظام حربیه بما اطمینان قوت الظهر را میدهد یاخیر، همچنان اداره مالیات از گدامها و ذخائر بکابل اطمینان خوراکه نظامی و مندی را میدهد یا خیر، همچنان اطمینان امنیت و بالاخره کفن مرده و چین زنده میسر میگردد یاخیر؟ و بعد ازین اطمینان ما حاضریم

که سروجان خود را در این راه قربان کنیم.» امیر امان الله خان وقتی متوجه این نوع حساسیت ها در بین تعدادی از حضار مجلس گردید که میخواستند اعلام جنگ استقلال تا اواخر سال 1298 به تعویق افتد، به تاسی از نظر عده ای دیگر که می گفتند: "استقلال بدون جنگ و به مفت بدست نمی آید و تا یک سال معطلی موقع از دست می رود و دشمن به تدارکات نظامی خود می پردازد"، تصمیم خود را مبنی بر آغاز فوری جهاد در آن مجلس اعلام کرد. (وکیلی پوپلزائی، عزیزالدین: "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان"، بخش اول، چاپ کندهار، 1396ش، صفحه 116)

احمد فواد ارسلا در یک مقاله تحقیقی و مستند خود تحت عنوان "قتل امیر حبیب الله خان و نقش انگلیس و اینجت آن مصطفی ساغر [صغیر]" این سؤال را مطرح میکند که: «چرا تا امروز قاتل امیر نامعلوم مانده است و چرا اکثریت مورخین انگلیس و غربی و مورخین رسمی در افغانستان و غیره معمولاً غازی امان الله خان را محکوم به این قتل میکنند؟» او در جواب این سؤال می نویسد: «انگلیس ها و هر قدرت دیگر در ول تاریخ با پخش پروپاگند سعی در تغییر افکار بر ضد دشمنان خود و به نفع خود کرده اند و میکنند. بدنام ساختن غازی امان الله خان در قتل پدرش یک تیر و دو فاخته بوده است. برای انگلیس ها که هم نقش خود را درین قتل پنهان کرده اند و هم خواسته اند غازی امان الله خان را از همان آغاز حکمروائی اش بدنام کنند تا زمینه را برای اجرای پلان های بعدی فراهم سازند، آنها در اغتشاش بچه سقو و به قدرت رساندن شخص اعتباری شان جنرال نادر خان.» (فواد ارسلا: "قتل امیر حبیب الله خان و نقش انگلیس و اینجت آن مصطفی ساغر [صغیر]"، منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ 22 جنوری 2017)

این افواه بیشتر وقتی سرزبانها افتاد که رژیم امانی سقوط کرده بود و بعد دوره سقاوی کسی جرأت نمی کرد درباره قاتل امیر یا حلقه مربوطه آن زبان به کلام بکشد و ناگزیر مسئولیت را بیشتر به کسی حواله میدادند که او فاقد قدرت و خارج از افغانستان بود و نیز حلقه مظنون می خواست که با اتهام بر شجاع الدوله اساساً دست شاه امان الله را در قضیه دخیل سازند و او را قاتل پدرش معرفی کنند، چنانچه این اتهام به حیث یک خط سرخ در دوران سلطنت تلقی گردیده و کسی جرأت نکرد در برابر آن به بیان حقایق بپردازد و همچنان در طول چهل سال سلطنت این موضوع در ذهن یک عده جا داده شد و متأسفانه هنوز هم کسانی هستند که این شایعه را حقیقت می پندارند.

(پایان)

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله ناظم